

نقش ناسیونالیسم اقتصادی در استمرار روند اصلاحات در اقتصاد سیاسی چین (۱۹۷۶-۲۰۱۷)

محمد ولی مدرس^۱

ابوالحسن صفی نژاد*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۵

۷



چکیده

روند توسعه اقتصادی در چین پس از دهه ۱۹۷۰، با تغییرات نسلی در سطوح عالی رهبران چین در دوران معاصر، همچنان ادامه داشته و ثبات سیاسی در کنار رشد اقتصادی مسیر مشخصی را طی نموده است. با هدف پی بردن به دلایل استمرار روند اصلاحات در این دوران این مقاله بر روی مسأله ناسیونالیسم اقتصادی تمرکز خواهد کرد و با روش تحلیلی-تبیینی به این پرسش پاسخ می‌دهد که ناسیونالیسم اقتصادی در دوران پس از اصلاحات در چین، چگونه به استمرار روند پرافت‌وخیز اصلاحات در این کشور از نسل دوم تا پنجم رهبران این کشور کمک کرده است؟ فرض بر این است که ناسیونالیسم اقتصادی در دوران پس از اصلاحات در چین، از طریق ایجاد اجماع میان رهبران بر سر دستور کارهای اصلاحی به استمرار روند پرافت‌وخیز اصلاحات در این کشور از نسل دوم تا پنجم رهبران این کشور کمک کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ناسیونالیسم اقتصادی به‌عنوان متغیر مستقل از طریق کمک به اجماع‌سازی میان نسل‌های مختلف به بروز قرائت‌های متفاوتی از ناسیونالیسم اقتصادی در هر دوره منجر شده و استمرار روند اصلاحات در چین را در پی داشته است.

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی، چین، ناسیونالیسم اقتصادی، نسل‌های رهبری، اصلاحات

۱. استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران

* نویسنده مسئول: asafinejad79@gmail.com

مقدمه

یکپارچگی اقتصادی و نظم امپراتوری‌های چین به دلیل ضعف‌های داخلی و تسلط پرتغالی‌ها و هلندی‌ها بر راه‌های چین از قرن ۱۶ میلادی به واگرایی میل نمود و از قرن ۱۹ با شورش‌های داخلی ادامه پیدا کرد؛ جنگ تریاک و تحمیل قرارداد نانکن و تصرف هنگ‌کنگ توسط انگلیس در نیمه قرن ۱۹ و تصرف ماکائو توسط پرتغال در اواخر قرن ۱۹ و توسعه‌طلبی‌های ژاپن جهت تصرف چین در نیمه اول قرن ۲۰، نخبگان چینی را به واکنش واداشت؛ انقلاب ناسیونالیستی ۱۹۱۱ و توسعه فعالیت‌های حزب کمونیست در همین برهه نیز در راستای نجات چین بود؛ باین حال استراتژی‌های پیاده‌سازی برنامه‌های اقتصاد سیاسی در راستای ساختن چین مستقل و قدرتمند از سوی رهبران آن با انقلاب ۱۹۴۹ آغاز گردید.

اقتصاد سیاسی چین از ۱۹۴۹ تا ۲۰۱۷ میلادی، پنج نسل رهبری را به خود دید و هر کدام بر جنبه‌هایی از آن متمرکز شدند با تغییرات نسلی در سطوح عالی رهبران چین در دوران معاصر، روندهای ثبات سیاسی و رشد اقتصادی در این کشور، همچنان ادامه یافته است. از ۱۹۴۹ میلادی تا ۲۰۱۷ کشور چین پنج نسل و ۴ دوره از رشد و ثبات را علی‌رغم چالش‌ها و موانع، پیش روی خود دیده است، ناسیونالیسم چینی به‌عنوان منطق فکری مسلط در ادوار گوناگون نسلی پشتوانه مناسبی برای پیشبرد اقتصاد سیاسی چین در سطح داخلی و بین‌المللی بوده و رهبران چین نیز طی دوره‌های مختلف بر جنبه‌هایی از آن تأکید نمودند. شناخت و نشان دادن این مسئله از اهداف پژوهش پیش روست.

در ارتباط با چارچوب این مقاله نیز در میان آثار داخلی، تنها می‌توان به پژوهشی با عنوان «ساختارهای داخلی و شکل‌گیری سیاست خارجی چین ۸۹-۱۹۷۸» نوشته محمد بابایی اشاره نمود؛ اگرچه تمرکز اصلی پژوهش بر سیاست خارجی چین است، اما نقش تقاضاهای ساختارهای داخلی با در نظر گرفتن اقتصاد به‌عنوان زیربنا و تعیین‌کننده در تفکر رهبران سیاسی چین و ازجمله سیاست خارجی را مورد بررسی قرار داده است. از میان منابع خارجی نیز می‌توان به پژوهشی با عنوان "امواج سه‌گانه ناسیونالیسم در چین معاصر" نوشته یانگ لی‌جون^۱ و لیم چی‌کیا^۲ اشاره نمود؛ به زعم نویسندگان؛ موج اول

1. Yang Lijun

ناسیونالیسم مربوط به دهه ۱۹۸۰ بود که مانع پیش‌روی جنبش دموکراسی‌خواهی در حادثه تیان‌آن‌من^۲ ۱۹۸۹ شد، موج دوم ناسیونالیسم در دهه ۱۹۹۰ به وجود آمد و با پشتوانه جنبش‌های ملی‌گرایی افراطی^۳، توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی در سطح داخلی را پیگیری می‌نمودند، موج سوم ناسیونالیسم نیز از اواخر ۱۹۹۰ و ابتدای ۲۰۰۰ میلادی شروع شد که اشاره به نسل جدید جوانان^۴ دارد که دارای ماهیتی اجتماعی است و از منظر قدرت چینی به مسائل می‌نگرند و انتظار احترام از جامعه جهانی دارند.

در مجموع پژوهش‌های که در این زمینه انجام گرفته است به پیوند بین ناسیونالیسم اقتصادی و روند مستمر اصلاحات پرداخته نشده است. این مقاله درصدد است تا از زاویه جدیدی به مسئله استمرار اصلاحات در چین بپردازد و ناسیونالیسم اقتصادی را به‌عنوان عاملی در نسل‌های مختلف معرفی کند که زمینه اجماع‌سازی و توافق بین نخبگان در جهت توسعه را فراهم کرده است. هدف اصلی این مقاله تأکید بر آن دسته از عناصری است که به‌عنوان پیشران برنامه‌های اقتصاد سیاسی چین عمل نمودند؛ موضوعی که تاکنون مورد توجه پژوهشی قرار نگرفته است؛ این پژوهش بر این نکته استوار شده که ناسیونالیسم چینی نقش موتور محرکه را ایفاء نموده و در عرصه سیاست خارجی این کشور نیز به‌عنوان متغیری مستقل بر متغیر وابسته یعنی استمرار روند اصلاحات در چین اثرگذاری مثبت داشته است.

۱. چارچوب نظری: مرکانتلیسم اقتصادی

این رویکرد مدت طولانی الگوواره حاکم بر مطالعه سیاست و اقتصاد بوده است و آن را نمونه عینی مکتب رئالیسم در حوزه سیاست بین‌الملل ذکر نموده‌اند؛ چراکه مبانی و منطق این رویکرد در اقتصاد سیاسی با اصول رئالیستی نظام بین‌الملل یکسان است. بر اساس منطق و اصول مرکانتلیسم دولت‌ها یگانه بازیگران عرصه اقتصاد هستند و برای حفظ خود، تنها به خود وابسته‌اند و بایستی تا آنجا که می‌توانند قدرت خود را به

1. Lim Chee Kia
2. Tiananmen
3. Patriotic Nationalism
4. Nationalistic youths

حداکثر برسانند. این بازیگران، از آنجایی که عقلانی‌اند؛ بر اساس محاسبات هزینه-فایده، رفتار خود را تنظیم می‌نمایند و در عین حال تحت شرایطی جهت تضعیف رقیب یا تقویت خود به لحاظ نظامی و سیاسی، از منافع اقتصادی خود چشم‌پوشی نمی‌کنند، برای آن‌ها ابزار اقتصاد راه رسیدن به هدف سیاسی است. وضعیتی که در فاصله زمانی قرون ۱۵ تا ۱۷ میلادی توسط دول قدرتمند اروپایی اجرا شده و این دولت‌ها برای به حداکثر رساندن قدرت خود، فعالیت‌های اقتصادی را وسیله‌ی مناسبی یافته‌اند. به لحاظ تاریخی مرکانتلیست‌ها با ملی‌گرایان اقتصادی یکسان در نظر گرفته شده‌اند. در واقع اصلی‌ترین هدایت‌کننده منافع ملی را منافع دولت می‌داند و نقش زیادی برای دولت قائل‌اند که بایستی در دو جهت عمل نماید: ۱. جهت دادن به اقتصاد داخلی خود تا رسیدن به موازنه دلخواه تجاری و ۲. هدایت صنایع در راستای ارزش افزوده در سایه ورود مواد خام ارزان‌قیمت (پوراحمدی و شم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۴۷-۴۳). مرکانتیلیسم در واقع دولت-ملت را اولویت قرار می‌دهد و توجه کافی به نقش شرکت‌های فراملی در اقتصاد سیاسی جهانی ندارد (میلر، ۱۳۹۰: ۷).

در مرکانتیلیسم حوزه سیاست و اقتصاد جداست، اما بازار بایستی همسو با منافع دولت باشد، در مواقع بحرانی دولت نقش مهم و عمده‌ای دارد؛ به‌طور مثال برای حفظ ارزش پول ملی در صورت کاهش آن به جمع‌آوری نقدینگی، فروش ارز خارجی و کاهش نرخ بهره می‌پردازد. منافع اقتصاد آزاد را نفی نکرده و بر اصراری هم بر حضور دولت در همه عرصه‌های اقتصادی ندارند و خود را تا حدی پایبند به سرمایه‌داری می‌دانند، بلکه معتقدند که اصل رقابت مورد تأکید لیبرال‌ها در بازار آزاد به‌طور کامل در عالم واقع وجود ندارد؛ به‌واقع در تفکر آن‌ها تحت حاکمیت سرمایه‌داری، توزیع برابر قدرت و ثروت امکان‌ناپذیر است به همین خاطر صنایع مادر و استراتژیک را هدایت می‌کنند (Gilpin, 2001: 80-90).

همچنین آن‌ها تأکید می‌نمایند که فعالیت‌های اقتصادی بایستی تابعی از اهداف دولت، منافع ملی و امنیت ملی باشد و اغلب اوقات تجارت و پیوندهای اقتصادی موجب تضاد و اختلاف می‌شود، بنابراین بایستی توجه ویژه‌ای به موازنه قوا و نحوه توزیع قدرت در عرصه جهانی نیز داشت و پیگیری سیاست خارجی عقلانی، حداقل

خطر و بحران‌زایی را برای تمامیت ارضی به دنبال خواهد داشت. دولت‌ها سیاست‌های اقتصادی را باهدف حداکثر سازی ثروت و ترفیع جایگاه در نظام بین‌الملل به‌کار می‌گیرند و استفاده از همه جنبه‌های قدرت، سلطه بر بازارهای اقتصاد جهانی را تسهیل می‌کند و درنهایت به شکوفایی اقتصاد ملی می‌انجامد. مرکانتیلیسم، دولت‌ها را به کنترل منابع خارجی و جریان‌های مالی - بین‌الملل و کاهش آسیب‌پذیری از قواعد اقتصادی هدایت می‌کند (Gerriey & Padoan, 1986: 84).

ناسیونالیسم اقتصادی بر موضوعاتی مانند ماهیت آنارشیک امور بین‌المللی، اولویت دولت و منافع آن در مسائل بین‌المللی و اهمیت قدرت در روابط میان دولت‌ها تأکید می‌کند؛ درعین‌حال بعد هنجاری آن معتقد به دولت-ملت، دولت‌سازی و برتری اخلاقی دولت خودی در برابر دولت‌های دیگر است، در بعد هنجاری همان‌طور که دولت‌ها با تجارت آزاد، کاهش محدودیت‌های جریان کالاها را تسهیل می‌کند، درعین‌حال سیاست‌های حمایتی تجاری و صنعتی را نیز توجیه می‌نماید؛ گسترش تعداد دولت‌های سازمان ملل از عدد ۵۰ در سال ۱۹۴۵ به بیش از ۲۰۰ در ابتدای قرن بیست و یکم، همچنان دولت-ملت‌گرایی و اهداف ناسیونالیستی را جذاب نگه داشته است؛ همچنین به همین دلایل هنجاری، برخلاف رئالیسم اقتصادی، الزام سیاست و اقتصاد دو مقوله جدا از هم محسوب نمی‌شوند؛ این موضوع به‌ویژه در نظام‌های سوسیالیستی که برخورد محتاط‌آمیزی با پدیده جهانی شدن دارند؛ مطرح است که به اقتصاد به‌عنوان یک متغیر زیربنایی می‌نگرند و جنبه‌های مختلف ناسیونالیسم را مد نظر دارند (Pickel, 2003, 13-34). بنابراین در رویکرد دولت هرجایی که لازم باشد در اقتصاد، تجارت خارجی، مبادله خارجی، کنترل واردات و صادرات دخالت می‌کند. حمایت‌گرایی تجاری - اقتصادی برای تبدیل کشور به قدرت برتر ضروری است.

ناسیونالیسم اقتصادی در میان قدرت‌های نوظهور و رو به خیزش همچون کشور چین طرفداران خاص خود را دارد، در عرصه جهانی نیز به دستاوردهای نسبی تا جایی - که امکان داشته باشد، اهمیت بیشتری می‌دهد تا بتواند قواعد و رژیم‌های حاکم را بنا بر شرایط خود در مقایسه با سایر رقبا تغییر دهد (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۹۶). بر اساس این نظریه، هر یک از رقبا به دنبال کسب برتری بر دیگران هستند. ازاین‌رو، اطمینان از

موفقیت اقتصادی تنها با ایجاد مزیت‌های رقابتی چشمگیر قابل دستیابی است. رقابت اقتصادی در نظام بین‌الملل، اتحاد دولت‌ها و سرمایه برای شکل‌گیری هژمونی را تحمیل می‌کند؛ زیرا هرگونه شکست به معنای تسهیل در هژمونی دیگر قدرت‌ها است (Gilpin, 1987: 34).

در رویکرد ناسیونالیسم اقتصادی تلاش می‌شود تا پیشرفت‌های اقتصادی هر کشوری به‌عنوان نوعی الگوواره و الگوواره‌سازی در سطح داخلی و جهانی مورد بهره‌برداری قرار گیرد؛ به‌عنوان مثال این دیدگاه تأکید زیادی بر فناوری به‌عنوان محرک اجتماعی در سطح داخلی دارد، در این رویکرد دولت تلاش می‌نماید تا سرمایه‌گذاری خارجی در کشور به‌گونه‌ای صورت پذیرد تا یا مصرف داخلی داشته باشد و یا این سرمایه‌گذاری‌ها دارای رقابت در حد محصولات این کشور نباشند تا بتوانند قدرت آن کالاها را در بازار جهانی تهدید نمایند، در عین حال حمایت‌گرایی را شیوه‌ای همیشگی نمی‌بیند، بلکه تا مقداری اعمال می‌شود تا قدرت صنعتی و تجاری آن کشور در جایگاه مناسبی قرار داشته باشد؛ این استراتژی معمولاً در حکومت‌های نخبه‌گرا طرفداران زیادی دارد. چینی پیوندی در تمام دوره‌های سیاست خارجی چین مشهود بوده است.

اهمیت «حد اکثرسازی منافع» در سیاست خارجی چشم‌انداز این رویکرد را به نظام بین‌الملل مشخص می‌کند. مهم‌ترین اهرم اجرای قدرت‌های مرکانتلیست حمایت از سیاست اقتصادی برای امنیت اقتصادی و امنیت سیاسی ملی است و سعی می‌کنند، مناسبات اقتصادی را به شکلی سازماندهی کنند که بتوانند روند توسعه اقتصادی کشور را استمرار بخشند. این رویکرد در سیاست چین باعث شده است تا برای تضمین امنیت ملی خود و حفظ بقای سیاسی، سیاست ناسیونالیسم اقتصادی را در پیش گیرد که در دوره مختلف به شکل‌های متعددی نمود یافته است. سیاست چین در دوران نسل‌های متفاوت این کشور براساس نگرش ناسیونالیسم اقتصادی کانال‌های متفاوت و متعددی را برگزیده است، اما همه آن‌ها به روند توسعه اقتصادی این کشور کمک کرده‌اند. در واقع استمرار اصلاحات در چین و رشد توسعه اقتصادی نمود ناسیونالیسم اقتصادی است که زمینه اجتماعی را برای سیاست‌مداران این کشور فراهم کرده است. ناسیونالیسم اقتصادی منجر به اجماع در بین سیاست‌گذاران چینی برای گسترش روند توسعه شده است.

۲. ناسیونالیسم چینی

ناسیونالیسم چینی همواره محور ارزش‌های مشترک حکومت‌های چینی در طول تاریخ بوده است، همچنین ماهیت ناسیونالیسم چینی را نیز تلاش برای استقلال ملی چین شکل می‌دهد است (Zhu, 2004, 2-3) و به‌مثابه سیاستی بوده که نظام دولت چین را در ارتباط با جامعه چینی پیوند می‌دهد و طیفی از حس دوستی نسبت به تاریخ و فرهنگ یگانه خود، هویت مشترک، تعهد به قوانین مشترک، دنبال نمودن ارزش‌های مشترک دسته‌جمعی و رهایی نسبت به سلطه و ... را در بر می‌گرفته است (Ali, 2010, 169)؛ بسیاری از حکومت‌های تاریخی این کشور؛ چین را معادل «جهان» به حساب می‌آوردند، ایدئولوژی کنفوسیوس هم تأکید بر برتری فرهنگ چینی دارد و انسان‌محوری فرهنگ چینی نیز تأثیر زیادی بر او گذاشته و بر این اساس، همه‌چیز تا زمانی وجود دارد که با انسان هماهنگی داشته باشد و شکوفایی انسان نیز با مبارزه با فساد و انحطاط و ایجاد جامعه‌ای اخلاقی با آموزش حاصل خواهد شد (پیرویان، ۱۳۸۸: ۲۸-۲۸۲) مهم‌ترین هدف چین در عرصه سیاست خارجی، جبران تحقیرهای گذشته (به‌ویژه در قرن ۱۹ توسط ژاپن و غرب) و احیای قدرت امپراتوری میانه (تبدیل شدن به قدرت بزرگ) است؛ از طرفی یکی دیگر از مؤلفه‌های اندیشه سیاسی چینی (فرهنگ استراتژیک) را فرهنگ وفاقی و صلح‌طلبی می‌توان ذکر نمود (سلیمی و رحمتی‌پور، ۱۳۹۳: ۲۱۱)، مؤلفه دیگر تأکید دارد که بی‌نظمی و آشوب زمانه نشانه چیزی است که ریشه آن در سرشت و ساخته شدن جامعه و تمدن نادرست است، از این منظر، چین با بازیگران و کنشگران بر هم زنده نظم بین‌المللی همکاری نخواهد نمود، امروزه می‌توان ناسیونالیسم چینی را به‌نوعی ادامه دو بال نودائوئیسم^۱ و نوکنفوسیوسیم ذکر نمود که اولی بر رویکردهای رئالیستی و بدبینانه و محافظه‌کارانه و ثبات محور و دومی بر رویکردهای لیبرالیستی و صلح‌محور، وحدت‌محور، قانون‌گرایی و اعتدال و میانه‌روی تأکید دارد و هر دو مکتب، با جنبه‌هایی مکتب سوم قانون‌گرا-واقع‌گرا آمزج شده‌اند؛ در واقع معادل نسبت میان

1. Tao Chia

۲. مکتب سوم مهمی نیز بر کنفوسیوسیم و دائوئیسم تأثیر گذاشته که مکتب واقع‌گرا-قانون‌گرا می‌باشد که برجسته‌ترین اندیشمند آن هان فی تسو (Han Fei Tzu) بوده و جنبه‌های قانون‌گرایی آن در کنفوسیوسیم و جنبه‌های رئالیستی آن با

این دو در غرب را ارسطو و افلاطون می‌توان ذکر نمود، برترین آرمان کنفوسیوس، «دولتی است که آن را جمهوریت بزرگ» می‌داند، در این دیدگاه، کمی ثروت به فرمانروا مربوط نیست، اما توزیع عادلانه آن با اوست، فقر به او مربوط نیست، اما ناامنی به او مربوط است؛ با توزیع عادلانه ثروت، فقری نخواهد بود، با هماهنگی کمبودی در میان نیست و با رضایت مردم شورشی به پا نخواهد شد (عاشوری، ۱۳۵۸: ۱۳۷) و حکومت ابتدا بایستی به نیاز مردم بپردازد و سپس به سایر امور همت گمارد؛ که در عین حرکت به سوی هماهنگی و تنوع، کورکورانه از دیگران پیروی نمی‌کند و با تأکید نفی سلطه-جویی و تسلط، در عین حال بر عدالت، آموزش و یادگیری نیز تأکید می‌نماید و از طرفی فرمانروا را وزن بالاتری نسبت به توده مردم در نظر می‌گیرد؛ از همین رو نکته مهمی که در پیکره ناسیونالیسم چینی باقی مانده، این است که تا حدود زیادی نخبه‌محور و دولت‌گراست و دارای حس برتری طلبی تاریخی و باورمند به نبوغ ملی دارد؛ در سیاست داخلی چین نیز نگاه تا حدودی تحقیرآمیز نسبت به کارگران دارد و امروزه نیز قریب به یک قرن است که در قالب حزب کمونیست دنبال می‌شود؛ اگرچه اعتماد به حکومت نیز به‌عنوان یک هدف عمده کنفوسیوسی دنبال می‌شود. در تفکر دائوئیستی نیز بر طبیعت‌گرایی، خردگرایی، نفی سلطه‌گری و جاه‌طلبی، نپذیرفتن محدودیت‌های هنجاری و اخلاقی جهت پیشرفت (جدایی سیاست و اخلاق)، مخالفت با افزایش آگاهی توده مردمی، دید منفی نسبت به مالیات در عرصه داخلی، اهمیت زیاد به رشد زبان چینی و در عرصه سیاست خارجی نیز نپذیرفتن وضع موجود در تفکر چینی‌ها خودنمایی می‌کند؛ به‌طور خلاصه جنگ‌های داخلی و خارجی، روابط با کشورهای غربی، تصورات ذهنی رهبران چین، اندیشه‌های کنفوسیوسی و دائوئیسم، دل‌بستگی تاریخی به نهادهای سیاسی و اجتماعی و رگه‌هایی از مارکسیسم شکل دهنده ناسیونالیسم چینی بوده‌اند (اوربو، ۱۳۹۳: ۶۶-۵۹).

دائوئیسم ممزوج شده است؛ رئالیسم چینی از تفکرات سان تزو (Sun Tzu)، فیلسوف استراتژیست چین باستان نیز الهام می‌گیرد؛ وی معتقد است که در حین جنگ؛ ابعاد دیگر همچون بعد سیاسی، دیپلماسی، اقتصادی و روحی نیز اهمیت زیادی دارند و تمرکز صرف بر روی جنبه نظامی، دارای پیامدهای وخیمی خواهد بود؛ همچنین به هوشیاری، فریب حریف و جنبه‌های روانشناسی نبردها توجه دارد. بنگرید به کتاب هنر جنگ (۱۳۹۷). ترجمه محمود حمیدخانی: نشر سیتِه

به این نکته مهم نیز بایستی توجه نمود که اولاً ایدئولوژی مد نظر چینی‌ها به‌مثابه ایدئولوژی در سایر ادیان نبود، بلکه بیشتر شبیه توصیه‌های اخلاقی بود و چینی‌ها هیچ دینی را نپذیرفتند و به‌جای تأکید بر مباحث علم و دین در غرب، بیشتر بر سیاست و اخلاق متمرکز بوده‌اند و پایبندی آنان به ترکیبی از آیین‌ها بوده است (کیسینجر، ۱۳۹۲: ۳۰-۳۱)؛ از همین رو، صرفاً جنبه‌هایی از ایدئولوژی مارکسیستی را پذیرفتند که به نفعشان بود و دوم اینکه طبیعت‌گرایی چینی منجر به رئالیسم از نوع چینی خود شد و با مکتب رئالیسم یکسان نبود. آنچه مشخص است ناسیونالیسم به‌عنوان یک اصل در بافت و ساختار جامعی چینی حضور داشته است، و به‌عنوان پایه و اساس ناسیونالیسم اقتصادی در دوره بعد شده است.

۱۵



۳. دوره‌های نوین ناسیونالیسم چینی؛ استمرار روند اصلاحات

۳-۱. اصلاحات چین پس از نسل اول و استمرار آن

سیاست‌های اقتصادی چین در دوره قبل دهه ۱۹۷۰، به طرز آشکاری به در بسته خورده بود و طرح‌های اقتصادی - اجتماعی مائو (نسل اول رهبری چین) همانند «سیاست جهش بزرگ به جلو» (۱۹۶۰-۱۹۵۷)، «آموزش‌های سوسیالیستی»، «انقلاب فرهنگی» یا برنامه سوم توسعه اقتصادی (۱۹۷۰-۱۹۶۶) نتوانستند توسعه اقتصادی چین را در مقیاس جهانی بهبود بخشند. به‌عنوان مثال؛ سیاست جهش بزرگ به جلو در سال ۱۹۶۰ باعث شد ۳۸ میلیون نفر در چین بر اثر گرسنگی و کار سنگین جان خود را از دست دهند (طارم‌سری و همکاران؛ ۱۳۶۴: ۴۱). در این دوران رشد اقتصادی چین کند بود به گونه‌ای که در سال ۱۹۸۰، چین در رده هفتم اقتصاد جهانی با GDP ۳۰۵,۳۵ میلیارد دلاری بود، درحالی‌که آمریکا ۲,۸۶ تریلیون دلار بود. پس از اصلاح بازار در سال ۱۹۷۸، این غول اقتصادی رشد سالانه با میانگین ۱۰ درصد را به خود دیده است (Bajpai, 2019: 2). پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶، حزب کمونیست ماندگاری خود در چین را حفظ کرد، اما جامعه چین شاهد یکسری تغییرات بود که منجر شد کشور بر روی ریل توسعه قرار گیرد. گام‌های توسعه با رهبری دنگ شیائوپینگ تسریع گردید. او در سال ۱۹۷۸، دقیقاً پس از مرگ مائو، ایده «اجازه دهیم برخی افراد ثروتمند شوند» را مطرح کرد و در سال

۱۹۸۸، راهبرد «شتاب بخشیدن به توسعه مناطق ساحلی» را در پیش گرفت (اوربو، ۱۳۹۳: ۲۳).

با جریان سیاست رفرمیسم و درهای باز در ۱۹۷۹، سیاست عمل‌گرایی در حوزه اقتصاد به وسیله سیاست ملی حمایت شد، عملکرد فردی و شرکت‌های خصوصی در این مرحله تاریخی ظاهر شدند و موانع کسب ثروت برداشته شد. استاندارد زندگی مردم به‌طور قابل‌توجهی در طول ۲۰ سال، از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۹ افزایش یافت که توسط روح عمل‌گرایی به‌دست آمده بود. روح عمل‌گرایی «همکاری» برای توسعه اقتصادی را در عصر رفرمیسم و درهای باز اجتناب‌ناپذیر کرده بود (Li & Wu: 2016: 42). از سال ۱۹۷۶ به بعد و بخصوص دهه ۸۰ رشد اقتصادی روند رو به جلوی خود را در پیش گرفت. طوری که در سال ۱۹۹۲، از مجموع ۲۲٫۸ تریلیون دلار تولید ناخالص جهان، ۲ درصد آن متعلق به چین بود، این نسبت به ۱۵ درصد از مجموع ۷۴٫۶ تریلیون دلاری تولید ناخالص جهان در سال ۲۰۱۵، افزایش یافته، که در مقایسه با کاهش نسبی سهم ژاپن و آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین رقبای منطقه‌ای و جهانی چین، ارزش استراتژیک افزایش تولید ناخالص ملی چین آشکارتر است (Santasmomabt, 2015: 137). چین در سال ۲۰۰۹ آلمان را که بزرگ‌ترین صادر کننده جهان بود پشت سر گذاشت و در سال ۲۰۱۰ از دومین اقتصاد جهان یعنی ژاپن پیشه گرفت (Nadkarni & Noonan, 2013: 101). این کشور در سال ۲۰۱۱، با ۱۱ تریلیون دلار سهم ۱۴٫۸ درصدی از اقتصاد جهانی را به خود اختصاص داد و در رتبه دوم، ۱۰ اقتصاد برتر دنیا پس از آمریکا قرار گرفت. نرخ رشد اقتصادی آن ۶٫۷ درصد در سال ۲۰۱۶ بود و سریع‌ترین رشد اقتصادی جهان را به نام خود ثبت کرد (World Economic Forum, 2017). در زیر نقش ناسیونالیسم اقتصادی در ادوار مختلف را در استمرار روند این اصلاحات مد نظر قرار خواهیم داد. نشان داده می‌شود که چگونه ناسیونالیسم اقتصاد منجر به قرائت‌های مختلفی از توسعه شده و روند اصلاحات را همچنان در بین نسل‌های مختلف در چین حفظ کرده است. بنابراین اصلاحات چین از نسل دوم رهبری آغاز شد و دوره مائو و سازوکارهای اقتصادی آن را پشت سر گذاشت.

۲-۳. نسل دوم رهبری؛ رویکرد لیبرال (۱۹۸۹-۱۹۷۶):

این نوع ناسیونالیسم با سیاست مدرنیزاسیون دنگ شیائوپینگ که از او و همفکرانش به‌عنوان رهبران نسل دوم چین معاصر یاد می‌شود، شکل گرفت؛ دهه ۱۹۷۰ الگوی خروج نسبی از انزوا جای‌گزین الگوی انزواگرایانه دهه ۱۹۶۰ شد؛ با دیدار ریچارد نیکسون از کشور چین، در رابطه این کشور با آمریکا و ژاپن عادی‌سازی صورت می‌گیرد و کرسی دائم شورای امنیت به جمهوری خلق چین تحویل داده می‌شود؛ در این دوره ناسیونالیسم چینی به اصلاح خود می‌پردازد که شاید بتوان اهمیت به تخصص، سرمایه‌گذاری و ایجاد فضای رقابتی در اقتصاد و نداشتن منافات آن با مدل غرب و پذیرش اجماعی این مسئله از سوی حزب را مهم‌ترین رخداد این دوره ذکر نمود، با این حال چهار اصل افکار مارکس، لنین و مائو، دیکتاتوری دموکراتیک خلق چین، راه سوسیالیستی و رهبری حزب مورد توجه بوده و به همراه برخی اصلاحات تدوین و تعیین‌کننده خط مشی‌های خرد و کلان، به‌ویژه در عرصه اقتصاد بود (بابایی، ۱۳۷۴: ۱۶۴).

با این حال در داخل چین نیز اصلاحاتی صورت می‌گیرد و نخبگان اصلاح طلب صدای اصلی درون حکومت در این سال‌ها بودند، در این دوره تغییرات هویتی رخ داد که جنبه‌های لیبرالی آن پاسخی برای اجتناب از اشتباهات انقلاب فرهنگی مائو به شمار می‌رفت (Modongal, 2016: 3). در واقع در این دوره به فلسفه، اندیشه سیاسی و ادبیات غرب توجه خاصی صورت گرفت و فرهنگ جوامع غربی و اقتصاد و سیاست مربوط به این کشورها در رسانه‌های چینی در معرض معرفی قرار گرفت، سی‌ان‌ان و بی‌بی‌سی از جمله رسانه‌هایی بودند که جوانان از طریق آن‌ها درباره تجربه دموکراتیک غرب مطلع می‌شدند، اما رنسانس فکری صورت گرفته در این دوره در واقع بیشتر مربوط به رسوخ آموزه‌های سوسیالیستی بود و تجدید نظر در این آموزه‌ها جنبشی را به وجود آورد که به دلیل شباهت زیاد با جنبش‌های دموکراسی‌خواه غرب داشت، اما چنین اصلاحات سیاسی با مخالفت شدید ناسیونالیست‌های رادیکال؛ در سال ۱۹۸۹ در میدان تیان آن من با برخورد حکومت متوقف گردید (Lijun & Chee Kia, 2010: 4).

۱۷



۱. در دهه ۱۹۸۰ میلادی هانتینگتون از موج سوم دموکراسیزاسیون یاد می‌نماید که در حال جهانی شدن است.

در خصوص توسعه اقتصادی، رهبران حاکم چین راه میانه‌ای را در نظر می‌گیرند؛ شیوه مالکیت به صورت مالکیت عمومی، دسته‌جمعی، انفرادی، مشترک چینی-خارجی و حتی کاملاً خارجی بود؛ در سال ۱۹۸۸، بخش اصلاحی با عنوان «اقتصاد خصوصی» به قانون اساسی اضافه شد تا این الگو کاملاً قانونی و کلان پیش رود، مکانیسم بازار نیز با نظارت مستقیم ترکیب شد و اصلاحات نظام بانکی-مالی در این راستا به اجرا گذاشته شد و اهمیت فراوانی به توسعه و تحقیق با هدف بومی‌سازی تکنولوژی در داخل چین داده شد و اصلاحات اقتصادی در این دوره، مهم‌ترین نیروی محرکه چین گردید به طوری که در ۱۹۸۲ با ادغام وزارت تجارت خارجی، روابط اقتصادی خارجی و کمیسیون صادرات و واردات و کمیسیون کنترل سرمایه‌گذاری خارجی، وزارتخانه‌ای با عنوان "وزارت روابط اقتصادی خارجی و تجارت" ایجاد گردید که در بسیاری از امور، وزارت خارجه را به حاشیه راند (بابایی، ۱۳۷۴: ۱۷۵). در این دوره تلاش چین برای رهایی از وابستگی به شوروی و ترمیم شکاف تکنولوژیک با غرب صنعتی شده، این کشور را در دهه ۱۹۸۰ به بزرگترین واردکننده تکنولوژی مبدل ساخت، سیاست درهای باز با ۴ راهبرد آزادی قیمت‌گذاری، تشویق تولیدات، تشویق صادرات و گسترش مالکیت‌های صنعتی اصلاحات قوانین را در پیش گرفت؛ از جمله «برنامه ملی اشاعه علوم و تکنولوژی» با هدف بازگشت سرمایه‌های تکنولوژیک و انسانی بود که تأثیر بسزایی در رشد اقتصادی این کشور داشت، چینی‌ها با روش‌هایی چون خرید لیسانس، معاملات متقابل، تولید مشترک محصول و سرمایه‌گذاری مستقیم و مشترک با شرکت‌های معتبر به انتقال تکنولوژی و سپس اصلاح و بازسازی آن مبادرت نمود، شرکت‌های هنگ‌کنگی و تایوانی به واسطه دوراندیشی چینی‌ها و تعلق آن‌ها به چین واحد از اولویت خاصی برخوردار بودند، همچنین ایجاد بازار مبادله و توزیع فناوری با مرکزیت چین، آخرین تکنولوژی سایر بازارهای خارجی را به سمت چین سرازیر نمود؛ به طوری که حجم عملیات تجاری از متوسط ۵۰ میلیون یوان در ۱۹۸۳ به ۲۲ میلیارد یوان در ۱۹۹۴ رسید؛ رشد تولید ناخالص داخلی بیش از ۸ درصد شد و حجم صادرات چین نیز در ۱۹۷۹، حدود ۱۴ میلیارد دلار بود که تا ۱۹۹۰ به ۶۳ میلیارد دلار رسید و حجم واردات در

1. The technological gap

۲. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی با عنوان "سیری در تحول آینده‌پژوهی چین"، ۱۳۹۴

۱۹۷۹، حدود ۱۶ میلیارد دلار بود که در ۱۹۹۰ به ۵۴ میلیارد دلار رسید که بر این اساس، تراز تجاری منفی ۲ میلیارد دلاری، در طول ۱۱ سال به عدد مثبت ۳۰ میلیارد دلار رسید و سیاست‌گذار اصلی نیز وزارت روابط اقتصاد خارجی و تجارت با همیاری ترجمان‌های اجرایی چون استان‌ها، مناطق خودمختار، شهرداری‌ها، مناطق آزاد و مناطق ویژه اقتصادی^۱ در استان‌های ساحلی که مکانی امن برای سرمایه‌گذاری و واردات فناوری تلقی می‌شدند و از طرفی محلی برای صادرات تلقی شدند؛ همگی تحت نظر شورای دولتی (رهبران نسل دوم) راهبری می‌شدند (فهمیم، ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۳۶)؛ اگرچه در این دوره، دولت چین مجبور بود برای افزایش قدرت اقتصادی خود، امتیازات بیشتری برای شرکت‌های خارجی جهت سرمایه‌گذاری قائل شود و سهم شرکت‌های دولتی را از ۷۵ درصد به ۵۰ درصد کاهش بدهد، اما در نسل بعدی، به‌نوعی آن را جبران نمود؛ در واقع هدف اصلی چین در این دوران، دو برابر نمودن تولید ناخالص داخلی و حل مشکل خوراک و پوشاک مردمش بود (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۶: ۶۶۴). دولت چین برای اجرای سیاست‌های ناسیونالیستی خود دو اقدام را در این دوره در پیش گرفت: یکی جهت دادن به اقتصاد داخلی خود تا آنجا که به یک موازنه دلخواه تجاری برسند. در حقیقت هدف آنها تولید کالا برای صدور بود، در حالی که هم‌زمان سطح واردات را پایین نگه دارد. دم‌هدایت صنایع در راستای ارزش افزوده در سایه ورود به مواد خاک ارزان قیمت بود (اختیاری امیری و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۶۷). بنابراین در این دوره لیبرالیسم مبتنی بر نگرش ناسیونالیست اقتصادی بود که ریل توسعه در چین را راه انداخت و سیاست دولت در راستای افزایش صادرات و کاهش واردات در چارچوب مرکانتلیسم اقتصادی عمل می‌کرد. از نظر رویکرد مرکانتلیسم دولت چین در این دوره سیاست‌های اقتصادی را با هدف حداکثرسازی ثروت و ترفیع جایگاه در نظام بین‌الملل به کار می‌گیرند و استفاده از همه جنبه‌های قدرت، سلطه بر بازارهای اقتصاد جهانی را تسهیل می‌کند و در نهایت شکوفایی اقتصادی ملی را پایه‌گذاری می‌کند. دولت چین در این دوره به سوی کنترل منابع خارجی و جریان مالی بین‌الملل و کاهش آسیب‌پذیری از قواعد اقتصادی هدایت شد.

1. Special Economic Zones

۳-۳. نسل سوم رهبری؛ رویکرد واقع‌گرا (۲۰۰۱-۱۹۸۹):

از جمله در پیش گرفتن سیاست‌های واقع‌گرایانه، تأثیرات حادثه میدان تیان آن من بود که منجر به تیرگی روابط غرب و چین شد، در این دوره واقع‌گرایان دائوئیستی در چین حکمرانی می‌نمودند، اختلافات چین با ژاپن نیز تشدید شد، چین به‌عنوان یک تهدید در قالب تئوری‌های بدبینانه برخورد تمدن‌ها قرار گرفت، انفجار بمب در سفارت چین در بلگراد، برخورد هواپیمای جنگنده چین با هواپیمای جاسوسی آمریکا از جمله دلایل بین‌المللی تشدید ناسیونالیسم واقع‌گرای چین بودند. در سطح داخلی چین مهم‌ترین تغییر جای‌گزینی رهبران محافظه‌کار سنتی چون جیانگ زمین با کادر اصلاح‌طلب بود که حزب کمونیست را به تسخیر خود در آوردند و در قالب مجموعه‌ای از سخنرانی‌های میهن‌دوستانه احساسات ضد غربی را ترویج می‌دادند؛ همچنین با سقوط شوروی، تحولات فکری متأثر از برخورد نخبگان چینی با غرب و همچنین تغییرات جامعه چینی، رویکرد متفاوتی نسبت به رهبران ایدئولوژیک نسل اول و اصلاح‌طلب نسل دوم اتخاذ گردید، به لحاظ اجتماعی ترکیبی از آموزه‌های سوسیالیستی و کنفوسیوسی ترویج شد و در سطح سیاست خارجی نیز آموزه‌های ملی‌گرایانه دائوئیستی و رئالیستی (تمدن باستانی چین، مقاومت ضد امپریالیستی و ایجاد چین قدرتمند) راهنمای عمل قرار گرفت (Modongal, 2016: 4). اندیشمندان چینی به دنبال ایجاد موانع آمریکا جهت ورود چین به سازمان تجارت جهانی، انتقادات خود از غرب را با انتشار کتاب تأثیرگذار و ضد‌آمریکایی "China can say NO"، که نقش زیادی در گسترش ناسیونالیسم واقع‌گرایانه چین داشت، نهادینه ساختند و به بازسازی و ایجاد هویت‌هایی پرداختند که چینی شدن را جای‌گزین غربی شدن می‌نمود، در ناسیونالیسم جدید شکل گرفته دو محور استعمارزدایی نو (الهام از چین سنتی و تأیید مبارزات مائو) و طراحی الگویی بدیل مدرنیزاسیون غرب دنبال گردید.

۱. اگرچه آمریکا همچون سایر غربی‌ها موضع تندی اتخاذ نمود و بعداً نیز منافع از این جهت کسب نمود و به شریک تجاری مهم چین بدل شد.

2. patriotism
3. Chinesization
4. Westernization

این نسل با پیش‌زمینه رشد و تربیت در ۱۹۶۰ (دوران آشوب و انقلاب فرهنگی و شکاف‌های چین-شوروی)، ثبات در حوزه اقتصاد و امنیت را محور اصلی فعالیت خود قرار داد که یکی از آن‌ها حل مسئله تایوان بود (سازمند و ارغوانی پیرسلامی، ۱۳۹۱: ۱۵۲)؛ پیگیری این سیاست در نهایت منجر به این شد تا دولت کلیتون در واکنش به جدایی طلبان تایوان، با اعلام سه نه از سوی دولت آمریکا، پیروزی راهبردی را برای چینی‌ها به ارمغان آورد: کلیتون در سفر خود به چین در جولای ۱۹۹۸ «سه نه» را اعلام داشت که عبارت بودند از: «ایالات متحده از استقلال تایوان حمایت نخواهد کرد»، «از ایده یک چین، یک تایوان حمایت نخواهد کرد» و «از درخواست تایوان برای عضویت در ارگانهای بین‌المللی حمایت نخواهد کرد»؛ چالش دیگر چین در دهه ۱۹۹۰ سین کیانگ بود که دولت چین تلاش زیادی را در این دهه جهت مبارزه با جدایی طلبان اویغور انجام داد و آن را در لیست گروه-های تروریستی قرار داد، همچنین در این دهه برخی از مسائل سرزمینی از جمله توافق با بریتانیا و پرتغال برای الحاق هنگ‌کنگ و ماکائو به سرزمین اصلی چین (ضمن پذیرش حدی از حق خودمختاری) تا حدود زیادی حل و فصل گردید (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۱۳۹)، اگرچه رویکردهای مسالمت‌جویانه خارجی چین نیز در مهار بحران‌های سرزمینی تأثیر داشت؛ اما به‌عنوان متغیر اصلی مطرح نبوده است؛ بلکه سیاست‌های قاطع داخلی و رشد اقتصادی این نقش را ایفاء نمودند؛ از سال ۱۹۹۸ نیز فعالیت‌های اقتصادی ارتش ممنوع و بودجه دفاعی آن به سرعت افزایش یافت.

چین در دوره ناسیونالیسم لیبرال آزمایش‌های توسعه‌ای را در استان‌های مختلف آزموده بود و در این دوره اختیارات بیشتری به ادارات و احزاب و مقامات استانی داده شد؛ به‌طوری که صنعتی‌سازی در شهرها و روستاها و حمایت از شرکت‌ها و کسب‌وکارهای کوچک و اشتغال‌زا در راستای تفکر باستانی توزیع عادلانه از سوی حاکمان دنبال شد و این سیاست-های حمایتی چین را تبدیل به یک اقتصاد صادرکننده در جهان نمود؛ بهره‌گیری از جمعیت زیاد و کنترل‌شده با ذهنیت نئو-مالتوسی با نرخ رشد پایین (حدود ۱ درصد) نیز به برنامه-ریزان اجازه می‌داد تا مشکلات پاسخ‌گویی به تقاضاهای رشد جمعیت در کشورهایی چون برزیل و هند در چین به وجود نیاید؛ در این دوره هدف اصلی چین افزایش درآمد سرانه به

۱. فصل سوم کتاب گذار بزرگ اقتصادی چین؛ ونگ فنگ و اندرو ماسون - «عامل جمعیتی در گذار چه»

۸۰۰ تا ۱۰۰۰ هزار دلار بود (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۶: ۶۶۵)، و توانست میانگین رشد ۹ درصدی را حفظ نماید؛ نسبت فقر روستائیان از ۴۰ درصد ۱۹۸۰ به ۱۰ درصد در ۱۹۹۰ و به ۵ درصد در ۱۹۹۹ رسید، مخارج تحقیق و توسعه (R & D) از ۰/۵ درصد تولید ناخالص داخلی به ۱/۵ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش یافت؛ بیش از ۵۰۰۰ موسسه تحقیقاتی داخلی، بازسازی و تقویت گردید؛ تعداد شرکت‌های صنعتی از ۴۰۰ هزار اوایل ۱۹۸۰ به بیش از ۸ میلیون در اواخر ۱۹۹۰ رسید؛ به طوری که در سال ۲۰۰۰ بیش از ۷ درصد از تولید ناخالص داخلی کل جهان را به خود اختصاص دهد و سهم صادرات فناوری برتر این کشور نیز از ۶ درصد ۱۹۹۰ به ۲۰ درصد در ۲۰۰۰ می‌رسد.

دهه ۱۹۹۰، دولت تلاش زیادی نمود تا شیوه بازتر شدن اقتصاد را به سبک نسبتاً محافظه‌کارانه با تقسیم ۲ "نظام تجاری باز" و "نظام تجاری با مدیریت دولتی" خود به نفع تولیدات داخلی پیش ببرد و همچنان به عنوان قدرت مسلط آباقی بماند؛ از این رو سیاست تقویت "شرکت‌های کلاه قرمز" را مورد حمایت قرار داد که هم دارای حمایت دولتی بودند و هم محدودیت‌های شرکت‌های خصوصی را نداشتند؛ سهم مؤسسات تأمین مالی شده خارجی (FFEs) از ۸۰ درصد ۱۹۹۵ به ۵۰ درصد به نفع بنگاه‌های تحت مالکیت داخلی در ۲۰۰۰ میلادی می‌رسد، در حوزه صنعت خودرو نیز، تولیدکنندگان داخلی به خصوص "جیلی" و "چری" توانستند سهم "فولکس واگن" در بازار را از ۶۰ درصد به ۱۷ درصد کاهش دهند، در واقع، بخشنامه‌های اجرایی شورای دولتی، مبنی بر تخفیف و کاهش مالیات بر ارزش افزوده در سطح داخل و در مقابل اعمال افزوده ۱۷ درصدی بر واردات، به افزایش انگیزه‌های تولیدی‌های داخلی کمک نمود و ۵ در همین دوران نیز بود که مذاکرات چین و آمریکا موفق عمل نمود و موجب ورود به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ شد و ناسیونالیسم چینی را قادر به رقابت در عرصه جهانی در ادامه سیاست‌های داخلی ساخت. در این دوره بر مبنای نظریه مرکانتلیسم که قدرت سیاسی برآمده از ثروت اقتصادی است،

1. Research and Development
2. Commanding heights
3. Red-hat firms
4. Foreign Funded Enterprisees
5. Geely
6. Chery

۷. فصل چهارم کتاب گذار بزرگ اقتصادی چین، آلبرت هو و گری جفرسون "علم و فناوری در چین" و فصل پنجم (اقتصاد سیاسی توسعه بخش خصوصی چین - استغفان هاگارد و یاشنگ هوآنگ)

دولت تلاش کرد تا سیاست‌های کنترلی پشتیبان را برای حداکثرسازی ثروت حکومت در پیش گیرد و منافع اقتصادی را در راستای پیشبرد منافع ملی سوق دهد. از این رو وابستگی قدرت به ثروت مداخله دولت در امکانات اقتصادی منحصر به فرد برای افزایش قدرت در نظام بین‌الملل (احمدیان و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۷-۳۸) مد نظر دولت چین قرار گرفت

۴-۳. نسل چهارم و پنجم رهبری؛ رویکرد ناسیونالیسم اقتصادی (۲۰۱۷-۲۰۰۱):

رشد سریع اقتصادی چین از دهه ۱۹۹۰ میلادی، ورود چین به سازمان تجارت جهانی در ۲۰۰۱ میلادی و افزایش توان اقتصادی چین که در سال ۲۰۱۳ منجر به اعلام مگا پروژه جاده ابریشم نوین در راستای احیای جاده باستانی با ویژگی‌های جدید شده، غرور ملی و تعلق خاطر چینی‌ها را افزون بخشیده و نسل جوانی که در ابتدای هزاره جدید میلادی با ابزارهای ارتباطی چینی با جهان تعامل می‌نمایند، از دریچه ملی‌گرایی چینی به مسائل می‌نگرند و انتظار احترام از جامعه بین‌المللی به‌عنوان یک قدرت بزرگ دارند، در واقع رویکردهای دئوئیستی و کنفوسیوسی در این دوره ترکیب گردید و اجماع پایدار و هماهنگی در حزب بر سر آن‌ها به وجود آمد؛ به عبارت دیگر در بنیادهای نظری رهبران نسل پنجم آموزه‌های ناسیونالیستی و رئالیستی ترکیب شده است، آن‌ها هم به دو دسته دفاعی و تهاجمی تقسیم می‌شوند؛ رئالیست‌های تهاجمی بر این باور هستند که چین باید یک ارتباط خوب و با نفوذی را با آمریکا برقرار کند تا مانع از آن بشود که کشور آمریکا به تایوان سلاح بفروشد، این گروه استفاده از قوه قهریه جهت جلوگیری از نزدیکی آمریکا به سواحل چین را تجویز می‌نماید. رئالیست‌های دفاعی نیز بر این باورند که چین بایستی به لحاظ نظامی و امنیتی قدرتمند باشد؛ ولی باید در جایی از آن استفاده کند که مورد تهاجم واقع شده باشد. این نوع از ناسیونالیسم در نسل چهارم (به رهبری هوجین تائو) و نسل پنجم (به رهبری شی جی پینگ)، معتقدند که چین نباید در مرزهای خودش محدود بماند، دیاسپورای چینی در جهان غرب، در محافل آکادمیک و فضای سایبری نیز به دفاع از کشورشان می‌پردازند و این موضوع حکایت از نفوذ چین در افکار عمومی و جامعه جهانی هم دارد (Viola, 2010, : 19).

میزیانی بازی‌های المپیک ۲۰۰۸ و عملکرد تاریخی چین در رقابت، نشست همکاری اقتصادی آسیا-اقیانوسیه و ... نشانه مهمی برای قدرت‌نمایی چین در قرن ۲۱ تلقی شد، در

این دوره، دولت مرکزی چین استراتژی مبارزه با "فیل سفید" را اجرا نمود، بر این اساس سیاست‌های پولی در مسیری تنظیم گردید تا اعتبارات بیشتری به اجرای سیاست‌های "خرید داخلی" در قالب وام‌های با تخفیف‌های ویژه و با نرخ پایین بهره و حتی ایجاد بانک‌های جدید دولتی برای حمایت از این روند اختصاص داده شد تا صنایع چینی به سطح بالای بازدهی با تکنولوژی بومی ارتقاء یابند؛ از طرف دیگر نیز اتفاق مهم دیگری جهت افزایش انگیزه‌های فردی برای تولید بیشتر صورت گرفت، اصلاح قانون اساسی به رهبری هو جین تائو^۱ و ون جیابائو^۲ در سال ۲۰۰۴ جهت اعطای مالکیت خصوصی بود که هم برخلاف ایده‌های کمونیستی بود و هم یادآور یکی از ایده‌های بزرگ کنفوسیوس باعنوان «هدایت اشخاص به مسیر درست» تلقی گردید و بسیاری افراد شروع به مهاجرت معکوس به روستاها جهت ایجاد فرصت‌های اقتصادی نمودند؛ در این دوران، رهبران چین فناوری‌های راهبردی را در همچنان تحت حمایت دولت و حوزه‌های غیر راهبردی از قبیل پوشاک و منسوجات را طبق نظام تجاری باز پیش بردند.

سرمایه‌گذاری چینی‌ها در صندوق ثروت ملی در ۲۰۰۷ به ۲۰۰ میلیارد دلار رسید، ذخایر ارزی حدود ۱۱۰۰ میلیارد دلار برآورد شد؛ در سال ۲۰۰۸، درآمد سرانه افراد ۶ برابر شد و در ۲۰۰۹، ذخایر ارزی به بیش از ۱۹۰۰ میلیارد دلار رسید، آمار فقرا از ۸۰۰ میلیون نفر سال ۱۹۸۱ به ۱۵۷ میلیون نفر رسید که در راستای سیاست‌های باز توزیعی کنفوسیوسی تلقی می‌شود؛ همچنین در سال ۲۰۱۰ چین توانست بیش از ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی کل جهان را به خود اختصاص دهد؛ در این سال، میزان سهم چین از کل سرمایه‌گذاری جهانی، ۵/۲ درصد بود؛ در سال ۲۰۱۱، سرمایه‌گذاران خارجی به‌طور مستقیم حدود ۷۰ میلیارد و در سال ۲۰۱۲، بیش از ۸۱ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری نمودند که رشد حدود ۱۸ درصدی را نشان می‌داد، از نظر نظامی نیز چین در سال ۲۰۱۴، دومین بودجه نظامی را پس از آمریکا با ۱۳۲ میلیارد دلار به خود اختصاص داد، در سال ۲۰۱۶ سازندگان تسلیحات در چین در میان ۲۰ شرکت برتر دفاعی دنیا، ۷ شرکت از چین با درآمد بیش از ۲۰ میلیارد دلار قرار

۱. صنایع و پروژه‌هایی که بدست آوردنش گران بوده، ولی از طرف دیگر دارای بازدهی کم می‌باشند.

2. Hu Jintao
3. Wen Jiabao

گرفتند. هدف اصلی در این برهه، ارتقای استانداردهای توسعه یافتگی چین در مقیاس جهانی بوده است (شریعتی نیا، ۱۳۸۶: ۶۶۵).

در این دوره نفوذ اقتصادی چین بر مبنای سیاست‌های حمایت‌گراانه یارانه‌ای و حمایت از شرکت‌های داخلی بنا شده و انباشت قدرت و ثروت در چین موجب شده تا ۲ موضوع را در سطح جهانی با پشتوانه و اتکای چینی دنبال نماید؛ اول اینکه مگا پروژه "ابتکار جاده نوین ابریشم چین" (Minghao, 2015: 7)، با اعلام آن از سوی شی جی پینگ در 2013 م.، با هدف نزدیکی اوراسیا (موسوی شفاهی، ۱۳۹۴: ۲۰۵) و تحمیل نظم مورد نظر خود با ویژگی‌های جدید که بدیلی جدی برای نظم آمریکایی به شمار می‌رود؛ در همین راستا سه سند راهبردی "سیاست تجاری، سیاست صنعتی و سند یک کمربند-یک جاده" را منتشر نمود و در سال ۲۰۱۶، "بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا" با سرمایه ۱۰۰ میلیارد دلار ایجاد شد که رقیبی برای بانک جهانی به شمار می‌رود و مدل چینی توسعه، از آن به عنوان "اجماع پکن" در بدیل با "اجماع واشنگتن" یاد می‌کند؛ همگرایی سیستم‌های بانکی و مالی با محوریت چین، بین‌المللی شدن یوآن و صدور کالاهای اقتصادی و نظامی چین در این مسیر و ریل‌گذاری تکنولوژی چین جهت وابستگی سایر کشورها از اهداف چین است. دومین پروژه ناسیونالیستی مهم دیگر با عنوان "ساخت چین ۲۰۲۵" دنبال می‌شود که از ۲۰۱۵ در حال اجرایی است که به نوعی تداعی کننده احیای نوین جنبش خود افزایشی قرن ۱۹ چین در راستای افزایش قدرت با به کارگیری فناوری‌های راهبردی است؛ یکی از اهداف آن خروج صنایع مهم و استراتژیک چین از آمریکا و در راستای توازن اقتصادی در سطح جهانی و عدم وابستگی صنایع حساس چین در حوزه فناوری اطلاعات به آمریکا است؛ به نظر می‌رسد، سطح فناوری اطلاعات در قرن ۲۱ تعیین کننده قدرت ملی هر کشوری خواهد بود و نخبگان چین نیز از این منظر به آن نگاه می‌کنند؛ ایجاد "برندهای چینی"، "هوش مصنوعی"، "سیستم‌های کلود"، "امنیت سایبری" در راستای احیای باستانی "چین به عنوان مرکز جهان"

1. Beijing Consensus

۲. تاسیس پایگاه نظامی در بندر گوادر چین و اجاره ۳۰ ساله آن، با توجه قرار گرفتن پاکستان در مسیر راه آبی ابریشم در این چارچوب قابل ارزیابی است.

۳. در سال ۱۸۶۴، مکاتب نظامی و آکادمی چین، "جنبش خودافزایی" - Taiping Rebellion را راه اندازی نمودند که به استفاده‌های گزینشی از فناوری غرب معتقد بودند که با استفاده از آموزش چینی‌های فارغ التحصیل شده در آمریکا، توانستند در ۱۸۶۸ اولین کارخانه اسلحه‌سازی را راه اندازی نمایند.

، "کارخانه جهان" و "شبکه هوش مصنوعی جهان"، از اهداف این پروژه در حال پیشرفت است.

کشور چین ضمن ایجاد شبکه شرکای جهانی در سال ۲۰۱۳، با ۶۷ کشور دنیا و پنج سازمان منطقه‌ای روابط تجاری برقرار کرد، در ۲۰۱۷ جمعیت چین با رشد نیم درصد از یک میلیارد و ۳۸۰ میلیون نفر عبور نمود، تولید ناخالص داخلی با معیار اسمی آن به بیش از ۱۱ تریلیون دلار با رتبه دوم پس از آمریکا رسید و تولید ناخالص داخلی با معیار قدرت خرید به بیش از ۲۷ تریلیون دلار با رتبه اول جهانی و رشد تولید ناخالص نیز همچنان بالای ۶ درصد باقی ماند، نیروی کار بیش از ۸۰۰ میلیون و نرخ بیکاری نیز نزدیک به ۴ درصد رسید، صادرات این کشور به ۲,۳ تریلیون دلار و واردات به ۱,۷ تریلیون دلار رسید؛ دارای ذخایر ارزی ۳,۲ تریلیون دلار و بزرگترین کشور تجاری جهان تبدیل شده است، همچنین این کشور تا اواسط ۲۰۱۷ میلادی به‌عنوان اولین کشور آسیایی با تولید ناخالص داخلی بیش از ۱۰ تریلیون دلاری دست‌یافته است، به نظر می‌رسد عملکرد کارآمد هسته نظام سیاسی چین نقش مهمی در این پیشرفت داشته؛ اعمال قدرت هم‌زمان حزب کمونیست در قانون‌گذاری، امور اجرایی (سیاست‌گذاری اقتصادی چین) و سیستم قضایی کشور با محوریت شخص رئیس‌جمهور که هم‌زمان دبیر کل حزب، و رئیس کمیسیون نظامی می‌باشد می‌تواند درک مناسبی از حرکت پرشتاب چین ارائه نماید که تلاش دارد تا در ادامه سیاست رؤیای چینی، در یک صدمین سال تأسیس حزب کمونیست در ۲۰۲۱، جامعه به نسبت مرفه چین تحقق یابد تا مقدمه‌ای برای حرکت به سوی تحقق "کشور ثروتمند" چین در ۲۰۴۹، سالگرد یک صدمین سال تأسیس جمهوری خلق چین باشد (Dong Zhang, 2017: 15). در هر سه دوره ایده دولت مرکزی قدرتمند مدنظر مرکانتلیسم مطرح بوده است و حکومت چین طرفدار دولت مرکزی قدرتمند برای تنظیم امور تجاری و اقتصادی برآمده است. در حقیقت برای راه‌اندازی موتور توسعه دخالت دولت در اقتصاد را به عنوان اصل اساسی مدنظر قرار دادند.

نتیجه‌گیری

1. Moderately Prosperous Society
2. Wealthy Nation

تبیین نسبت اقتصاد سیاسی و ناسیونالیسم چینی نشان داد که عنصر ناسیونالیسم به عنوان موتور محرکه چین معاصر از ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۷ میلادی عمل نموده و روند رشد اقتصادی و ثبات سیاسی چین را بهبود بخشیده است و همچنین استمرار روند توسعه را در پیش داشته است. در مجموع اقتصاد سیاسی جمهوری خلق چین از طریق عناصر ناسیونالیسم اقتصادی طی سه دوره که چهار نسل رهبری را در بر می گیرد، ثبات سیاسی و رشد اقتصادی را برای چین ایجاد نموده است؛ در دوره اول پس از اصلاحات، به رهبری دنگ شیائوپینگ، ملی-گرایی لیبرال با تأکید بر یادگیری از غرب و انتقال فناوری، در دوره دوم به رهبری جیانگ زمین، ملی گرایی رئالیستی و تمرکز بر ثبات داخلی و در دوره سوم، به رهبری هو جین تائو و شی جی پینگ، ملی گرایی اقتصادی با تأکید بر توسعه هماهنگ داخلی و حضور در بازارهای جهانی و بسط نفوذ جهانی توانست؛ ضمن تثبیت جایگاه رهبری حزب کمونیست، استقلال سیاسی و اقتصادی چین، حل مهم ترین معضلات امنیتی-اقتصادی چین و حرکت به سوی هماهنگی اجتماعی و اقتصادی و ظهور به عنوان قدرت بزرگ چند بعدی را ایجاد نماید.

این مقاله استنباط می کند که ناسیونالیسم یکی از ارکان اساسی سیاست خارجی چین است که در عرصه سیاست اقتصادی در چارچوب مرکانتلیسم اقتصادی نمود یافته است. نخبگان ملی چین در هر دوره‌ی به توافق رسیده‌اند که بر روی نوعی از ناسیونالیسم اقتصادی توافق پیدا کنند و این امر استمرار روند اصلاحات و توسعه اقتصادی را مستحکم نگه داشته است. در عرصه توسعه در چین، استمرار اصلاحات نتیجه‌ای از سیاست ناسیونالیسم اقتصادی این کشور است و بازار، تجارت، صادرات و واردات، سرمایه‌گذاری و تولید و دیگر بخش‌های اقتصادی در این چارچوب هدایت شدند. بنابراین، چین با درک درستی از فضای آنارشیک بین‌الملل به خوبی درک کرد که ناسیونالیسم اقتصادی و دستیابی به ثروت عنصر تعیین کننده سیاست خارجی است. در واقع رویکرد مرکانتلیسم چینی در سطح نظام بین‌الملل باعث شده است تا این کشور در حوزه اقتصادی اقداماتی را در پیش گیرد که به تضمین وضعیت اقتصاد ملی آن کمک کند.

منابع

امیدوارنیا، محمد جواد (۱۳۶۸)، **چین و خاورمیانه**، دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه: تهران.

امیدوارنیا، محمدجواد (۱۳۷۰)، *سیر تحول در اندیشه نظامی و سیاست تسلیحاتی چین*، تهران: وزارت امور خارجه.

احمدیان، قدرت و همکارن (۱۳۹۸)، «آثار رشد اقتصادی چین بر تقویت حمایت‌گرایی اقتصادی در ایالات متحده»، *سیاست جهانی*، دوره هشتم، شماره اول.

اوریو، پائولو (۱۳۹۳)، *الگوی توسعه چینی؛ چالش توسعه پرشتاب و هماهنگ‌سازی دوباره دولت و جامعه*، ترجمه دکتر سعید میر ترابی و اسماعیل ربیعی ملاطی، تهران: دانشگاه امام صادق.

اختیاری امیری، رضا و همکارن (۱۳۹۸)، «تأثیر ناسیونالیسم اقتصادی آمریکا بر نظم جهانی لیبرال»، *سیاست جهانی*، دوره هشتم، شماره اول.

اوریو، پائولو (۱۳۹۳)، *الگوی چینی توسعه (چالش‌های توسعه پرشتاب و هماهنگ‌سازی دوباره دولت و جامعه)*، ترجمه سعید میر ترابی و اسماعیل ربیعی ملاطی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

بابایی، محمد (۱۳۷۴)، *ساختارهای داخلی و شکل‌گیری سیاست خارجی چین*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

برنت، لورن و راوسکی، توماس (۱۳۹۰)، *گذار بزرگ اقتصادی چین*، ترجمه بهاره عریانی و دیگران، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.

پوراحمدی، حسین و شم‌آبادی، محمد (۱۳۹۰)، *مقدمه‌ای بر نظریه اقتصاد سیاسی اسلامی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

پیرویان، ویلیام (۱۳۸۸)، *سیر تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*، چاپ دوم، تهران: سمت.

ذاکریان، مهدی و حسن‌پور، جمیل (۱۳۸۸)، «تأثیر ایدئولوژی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با جمهوری خلق چین»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، شماره ۶، صص ۱۳-۳۲.

سازمند، بهاره و ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۱)، «چالش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و دگرترین ظهور مسالمت‌آمیز چین»، *فصلنامه روابط خارجی*، شماره دوم، صص ۱۷۸-۱۴۵.

- سلیمی، حسین و رحمتی پور، لیلا (۱۳۹۳)، «مطالعه مقایسه‌ای فرهنگ استراتژیک آمریکا و چین»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره سوم، صص ۱۹۸-۲۳۶.
- شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۸۶)، «سیاست خاورمیانه‌ای چین»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۳، صص ۶۸۲-۶۶۴.
- صادقی، سیدشمس‌الدین (۱۳۸۹)، ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌المللی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- طارم سری، مسعود، عالم، عبدالرحمن، و مستقیمی، بهرام (۱۳۶۴)، چین: سیاست خارجی و روابط با ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- عاشوری، داریوش (۱۳۵۸)، نگاهی به سرزمین، تاریخ و فرهنگ چین، تهران: مرکز فرهنگی آسیا.
- فهی، فریا (۱۳۸۱)، «سیاست‌های انتقال و توسعه فناوری در کشور چین»، مجله رهیافت، شماره ۲۸، صص ۱۳۹-۱۳۱.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۲)، «بنیادهای امنیتی سیاست خارجی چین»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره دوم، صص ۱۵۲-۱۲۶.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۴)، مبانی سیاست خارجی تطبیقی؛ بررسی سه الگوی ایران، ترکیه و چین، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کاپوراسو، جیمز ای. و لوین، دیوید پی. (۱۳۸۷)، نظریه‌های اقتصاد سیاسی، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: نشر ثالث.
- کلر برژر، ماری (۱۳۶۸)، جمهوری خلق چین ۸۵-۱۹۴۹، ترجمه عباس آگاهی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- کیسینجر، هنری (۱۳۹۲)، چین (فرهنگ، اقتصاد، سیاست، مدیریت)، تهران: نشر نورا.
- گریفتس، مارتین (۱۳۸۷)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.
- مند، تیپور (۱۳۵۰)، چین، قدرت بزرگ فردا، ترجمه هوشنگ مقدسی، مشهد: نشر توس.

موسوی شفایی، سید مسعود (۱۳۹۴)، «نسل پنجم رهبران چین و ابتکار کمربند اقتصادی جاده ابریشم»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۵، شماره ۱۷، صص ۲۲۲-۲۰۱.

میلر، ریموند سی (۱۳۹۰)، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جهان‌بینی‌های متعارض، ترجمه محمدعلی شیرخانی، احمد فاطمی‌نژاد و علیرضا خسروی، تهران: سمت.

Ali, Ghulam (2010), "The Changing Role of Nationalism within China's Domestic and Foreign Policies" in A New Superpower?: Dimensions of Power, Energy, and Security, Turkey: Wise Men Center For Strategic Studies (BILGESAM), pp. 167-1180.

Bajpai, P. (2019). "The World's top 20 economic". Investopedia Apr 12. <https://www.investopedia.com/insights/worlds-top-economies/>.

Dong Zhang, Dong (2017), UNDERSTANDING CHINA'S POLITICS, ECONOMIC POLICY MAKERS, AND POLICY MAKING UNDER XI JINPING, The Australian Treasury or The Australian Government.

Gilpin, Robert (1987), "The Political Economy of International Relations ", Princeton: Princeton University.

Gilpin, Robert (2001), Global Political Economy: understanding the international economic order, PRINCETON UNIVERSITY PRESS.

Li, T., & Wu, Y. (2016, August). Pragmatism in China-Chinese pragmatism. In 2016 International Conference on Humanity, Education and Social Science. Atlantis Press.

Lijun, Yang & Chee Kia, Lim (2010), "Three wave of Nationalism in Contemporary China: sources, themes, presentations and consequens", the East Asian Institute, National University of Singapore, *EAI Working Paper No. 155*.

Minghao, z.(2015), "China's New Silk Road Initiative", Istituto Affari Internazionali, Oct 10, 2015, www.iai.it/sites/default/files/iaiw1537.pdf

Modongal, Shameer (2016), "Development of nationalism in China", Cogent Social Sciences, <http://dx.doi.org/10.1080/23311886.2016.1235749>.

Pickel, Andreas (2003), "economic nationalism", international political economy center: Trent University, Vol9, Number1, pp105-127.

Viola, Gad (2010), Understanding the Identity Shaping Role of Popular Nationalism in China: Lund University

World Economic Forum. (2017). "The world's 10 biggest economies in 2017". <https://www.weforum.org/agenda/2017/03/worlds-biggest-economies-in-2017/>.

Zhu, Tianbiao (2004), "Nationalism and Chinese Foreign Policy", *The China Review*, vol. 1, no.